

گفت‌وگو

درباره هویت ایرانی

گفت‌وگو با حبیب‌الله پیمان

در ادامه بحث‌های مربوط به هویت ملی و توسعه که از سوی چشم‌انداز ایران پیگیری می‌شود، دکتر پیمان در پاسخ به پرسش‌های ما تلاش کرد تا در گفت‌وگوی پیش‌رو عمل‌شکل‌گیری هویت ایرانی و جلوه‌های گوناگون آن را در عوامل جغرافیایی، اجتماعی، اقتصادی و... ردیابی کند. با این وصف، ایشان نشان داد که هویت ایرانی اشکال متضاد، متغیر و سازنده‌ای را در درون خود دارد.

دکتر پیمان صاحب آثار فراوان در زمینه دینی، اجتماعی و سیاسی می‌باشد. وی در این گفت‌وگو با ملاحظاتی نمادین در آثار سندی به‌عنوان «سازگاری متغیر ایرانی» و مولوی به‌عنوان نمادی از «سازگاری اخلاقی» و حافظ به‌عنوان نمادی که شجاعت مولوی او را نداده و خیام به‌عنوان نمادی از «دم‌خیمش»، ابعاد گوناگون هویت ایرانی را می‌شکافد و معتقد است این هویت می‌تواند در شرایط مناسب تمدن‌ساز شود. موضوع مهم‌تر این‌که، دکتر پیمان معتقد است، در دوران جدید هویت مدرن وارداتی، بر پیچیدگی عنصر هویت ایرانی افزوده و این مسئله موجب سرگشتگی و جریان‌یابی بیشتری شده است. با این وصف راه‌برود رفت از این سرگشتگی، شناخت ابعاد هویت ایرانی و ارتقای عنصر اخلاقی آن است. باید اشاره کنیم، کتاب «ایران، ناامنی و بی‌ثباتی پایدار» (انتشارات قلم، چاپ اول ۱۳۸۲) ما را برای این گفت‌وگو ترغیب کرد.

شخصی و آرزوی معنادار به کل تجربه زندگی فردی، در این تعریف، تبدیل افراد به سوژه‌ها از ضرورت ترکیب دو نوع احراز و اثبات هویت ناشی می‌شود؛ نخست، اثبات حق افراد در برابر اجتماعات و دیگری اثبات هویت افراد در برابر بازار؛ در اینجا «بازار» نماد قدرت مسلط در جامعه‌های مدرن است، در حالی‌که در ادوار و جوامع دیگر، اشکال دیگری از قدرت مسلط وجود دارند.

کنشگران اجتماعی در جریان تلاش و تجربه جمعی در مقابله با حوادث، به نوعی خودآگاهی و معنای همه‌جانبه دست می‌یابند. ایرانیان این تجربه جمعی را در تلاش برای حفظ زندگی مادی و معنوی خود در برابر خشکسالی‌ها و قحطی‌ها، هجوم و غارت دائمی قبائل کوچنده یا اقوام بیگانه، ستم و تجاوز دولت‌های استبدادی و اشغالگران

خارجی و استعمار و سرانجام رویارویی با فرهنگ و تمدن مدرن، از سر گذرانده‌اند و از خلال آن به زندگی خود معنا بخشیده و از این طریق، کسب هویت کرده‌اند. نمونه برجسته‌ای از تجدید هویت در جریان یک دگرگونی بزرگ اجتماعی، بنیادگرایی اسلامی است که از تحول هویت سنت‌گرای اسلامی پدید آمده است. کنشگران سنت‌گرای مسلمان در مقابله با تهاجم استعمار غرب و مظاهر مدرنیته با جنبش‌های ملی‌گرا (ناسیونالیستی) همراهی کردند و شکست آن جنبش‌ها را شاهد بودند و از هویت سنت‌گرای کار ساخته نبود تا این‌که امواج جهانی شدن نظام مدرن سرمایه‌با شدت تمام بازمانده میراث و هویت آنان را به لرزه در آورد و یک دوره از مقابله دشوار را از سر گذراند که با ناکامی‌ها و تفرقه و تکه پارشدن سرزمینی،



ممکن است در ابتدا تعریف خود را از هویت ارائه دهید؟

تعاریف زیادی از هویت ارائه شده است و انواع مختلفی دارد. مانوئل کاستلز^(۱) (Castells) هویت را سرچشمه معنا و تجربه برای مردم (کنشگران) می‌خواند، معنایی که به دست خود آنها و از رهگذر فرایند فردیت بخشیدن ساخته می‌شود و معنا به منزله وحدت نمادین کنشگر اجتماعی با هدف و قصدی است که در کنش وی نهفته است.

عناصر متشکله هویت از منابعی چون زبان، جغرافیا، تاریخ و زیست‌شناسی، خاطره قومی، نهادهای تولید، متون دینی و اخلاقی و ساخت قدرت سیاسی اخذ می‌شود. دست کم سه نوع هویت را از هم متمایز کرده‌اند؛ اول، هویتی که توسط نهادهای غالب برای سلطه بر کنشگران اجتماعی و

به‌منظور عقلانی‌کردن ساخته می‌شود و هسته اصلی نظریه اقتدار سلطه، سنت و یا ملی‌گرایی به‌شمار می‌آید و هدف آن مشروعیت بخشیدن به نظام مسلط، قدرت، سنت و یا ملیت است. دوم، هویت مقاومت است و در شکل‌هایی از مقاومت جمعی در برابر تجاوز، اشغال و ستمگری و استعمار، سلطه و تحقیر و نفی و طردشدن که توسط کنشگران ابداع شده و بروز می‌نماید و سوم، هویت برنامه‌دار زمانی است که کنشگران در برابر تغییر شکل کل ساخت جامعه قرار می‌گیرند و برای بازتعریف موقعیت خود ارائه هویت جدیدی از خویش دست به عمل می‌زنند و در نتیجه آن، در مقام فاعل (سوژه) ظاهر می‌شوند. سوژه در این معنا چنان‌که آلن تورن، متفکر فرانسوی، شرح داده، عبارت است از آرزوی فرد بودن، آرزوی خلق تاریخ

هویت و تحقیر فرهنگی و میراث تاریخی شان همراه بود و میراث مشترک تاریخی شان در این رویارویی سرنوشت‌ساز در معرض نابودی قرار گرفته بود. حاصل این تجربیات فضایی بود که آنان را در نیل به خود آگاهی تازه به تدوین برنامه‌ای سیاسی و اجتماعی برای آینده یاری کرده و از درون آن هویت مقاومت بنیادگرا سر بلند کرد و در سراسر دنیای سنت‌گرای فرنگی شد.

مهمترین عامل شکل دهی

ویژگی فرهنگ ایرانی را چه می‌دانید؟ البته منظور عوامل جغرافیایی - اجتماعی است. به نظر من مهمترین عامل بنیادین در شکل دادن به فرهنگ و سلوک و رفتار و خلیقیات جمعی ایرانیان «نامنی پایدار» است که از سحرگاه تاریخ ایران تا امروز استمرار داشته است. در باره منشأ اولیه و عوامل باز تولید کننده آن بعدها خواهم گفت. اجازه دهید در اینجا به یکی از عمده‌ترین آثار و عوارض آن یعنی بروز تضاد در رفتار، احساسات، تفکر و فرهنگ ایرانیان اشاره کنم. می‌دانید که تهاجم و تجاوز از بیرون مرزها، ایلغار قبائل یا سرکوب و خشونت استبداد داخلی، ترس و نگرانی را در روح ایرانیان نهادینه کرد. آنان بی‌وسه باید در اندوه از دست دادن کسان و دارایی‌ها، ویرانی تأسیسات، شکست در جنگ، فرار گرفتن تحت اشغال و جدانشدن بخشی از سرزمین به ماتم بنشینند. از سوی دیگر عوامل شادی بخش متعددی نیز وجود داشت. ایرانیان با وجود آن ناملازمات، در میان امواج حوادث تلخ و شرایط ناامن، سرزندگی خود را حفظ کرده و خویشتر را از شاد بودن و شاد زیستن محروم نکردند. اما این شادی نمی‌توانست عمیق و خالص باشد، زیرا ترس و نگرانی، روح آنان را ترک نمی‌کند، از این رو شادی شان بادله‌ر همراه است. در اغلب موارد شادی‌ها سطحی است و در مواردی توأم با تأمل و درون‌نگری است. همان‌ها که روزگار را در تنگدستی و عسرت به سر می‌آورند، به محض آن‌که فرصتی دست دهد به خوشگذرانی روی می‌آورند. شاید کمتر ملتی به اندازه ایرانیان اوقات خود را صرف تفریح در سفر یا حضر می‌کنند. بالاترین رقم تعطیلات سالانه متعلق به ایرانیان است. روزهای تعطیل،

شهرهای شمال کشور و جاده‌های اطراف تهران و دیگر شهرهای بزرگ از انبوه اتومبیل و جمعیت دچار خفقان می‌شوند. همان اندازه که مراسم عزاداری پر رونق است، بازار مراسم شادی و خوش‌باشی نیز فراوان و پر مشتری است. تنگدستی هرگز مانع تفریح و خوشگذرانی نبوده است. این شعر که «در عین تنگدستی در عیش کوش و مستی / کاین کیمیای هستی قارون کندگدارا»، زبان حال مردم ایران است.

جلوه دیگران تناقض را در کسانی می‌توان دید که در عین اعتقاد به خدا مبنای و دستورات مذهبی و تظاهر به پارسایی و حضور در شعائر و سوگواری‌های مذهبی از آلوده شدن به فسق و فجور نیز پرهیز نمی‌کنند. در همان حال که می‌گویند دنیا گذرا و فانی است و شایسته دل بستن نیست، روزمرگی، سلوکی شناخته شده و رایج است، به شدت دل بسته ذخایر دنیوی اند. حریص بر گرد آوردن و کنز کردن، عمر دراز و دوام و پایداری را می‌خواهند، اما قادر به خروج از چنبره روزمرگی نیستند، چرا که دنیا به کسی وفای نمی‌کند. «هر که آمد عمارتی نو ساخت / رفت و منزل به دیگری پرداخت.»

بنابراین به نظر شما آیا عامل نامنی در شکل‌گیری برخی از ویژگی‌های هویت ایرانی، تأثیر تعیین‌کننده داشته است؟

بله، عارضه مهم دیگر نامنی، بی‌ثباتی و ناپایداری است که همه و جوه زندگی فردی و اجتماعی ایرانیان را تحت تأثیر قرار داده و نقش خود را بر «هویت» و فرهنگ ایرانی ترسیم کرده است. نامنی ریشه دار و باز تولید شونده، مانع از آن است که کسی به فردای خود مطمئن شود. مردم پذیرفته‌اند که «فردا» و حتی ساعتی دیگر در اختیار آنها نیست، پس باید همین لحظه و آن را غنیمت شمارند. حوادث، خارج از خواست و اراده آدمی رخ می‌دهند. ناگهان می‌آیند و هر آنچه را ساخته‌اند نابود می‌کنند. اگر مهاجمان بیگانه سر نرسند و یا عشایر و قبایل صحرائشین، بر سرکاشانه او تاخت نیاورند، از حکم حاکمان خود کامه‌گریزی نیست که در یک لحظه به موجب آن سرها بر باد می‌روند و دارایی‌ها غارت (مصادره) می‌شوند. در چنین فضایی، آینده در ابهام و تیرگی از چشم‌ها پنهان است، کسی از آینده خبر ندارد، پس



مانوئل کاستلز (Castells) هویت را سرچشمه معنا و تجربه برای مردم (کنشگران) می‌خواند، معنایی که به دست خود آنها و از رهگذر فرایند فردیت بخشیدن ساخته می‌شود و معنا به منزله وحدت نمادین کنشگر اجتماعی با هدف و قصدی است که در کنش وی نهفته است

هنوز هم که هنوز است از دوکار بسیار کم استقبال می‌شود؛ یکی پژوهش‌های علمی که به سال‌ها پشتکار، سختکوشی و صبوری نیاز دارد، ولی فرجام کار در هاله‌ای از ابهام فرورفته. امید چندان به موفقیت وجود ندارد. دیگری هم دست‌زدن به انجام پروژه‌های بزرگ صنعتی که تا رسیدن به نتیجه و سوددهی، سال‌های زیادی کار و سرمایه‌گذاری و پیگیری و خطر پذیری می‌طلبد



نباید به فکر فردا بود. چرا که کسی فردا را ندیده است. «پهلوان زنده را عشق است.» امروز را باید چسبید و خوش بود. تفکر خیامی وجه غالب در فرهنگ مردم ایران و وجهی برجسته از هویت ایرانی است. بی دلیل نیست که به ندرت کسی به کاری دست می زند که تنها در درازمدت به نتیجه می رسد. هنوز هم که هنوز است از دو کار بسیار کم استقبال می شود؛ یکی پژوهش های علمی که به سال ها پشتکار، سختکوشی و صبوری نیاز دارد، ولی فرجام کار در حاله های از ابهام فرورفته. امید چندان به موفقیت وجود ندارد. دیگری هم دست زدن به انجام پروژه های بزرگ صنعتی که تا رسیدن به نتیجه و سوددهی، سال های زیادی کار و سرمایه گذاری و پیگیری و خطر پذیری می طلبد. بیشتر افراد به فعالیت هایی روی می آورند که در کوتاه ترین زمان یعنی همان لحظه اثر می دهد. غارت و دلالی و در شکل مطلوب و آراسته تر آن تجارت بی دردرس، یک پیشه پر رواج و استمرار همراه بارشوه، فساد مالی و رانت خواری در نظام اداری و در میان مدیران است. مسئله دیگر، تمایل قوی به پولدار شدن در کوتاه ترین مدت و با کمترین زحمت است

معدود افرادی که در یکی از زمینه های ادبی، علمی و فلسفی آثار به جای ماندنی به وجود آورده اند مردان بزرگی بوده اند. نظیر فردوسی که اثری سی ساله را به پایان رساند، چند نفر داریم؟ ثبات و امنیتی که در سایه تیغ بران محمود غزنوی پدید آمد. به خاطر وابستگی اش به تلاطم های روحی و تلون خواسته ها و امیال فردی شخص پادشاه، شکننده بود و روح بزرگ و اراده پولادین و عشق و شوری شعله ور لازم بود تا فردوسی را بر ادامه و انجام آن کار سترگ مصر گرداند.

که همه آن با احساس ناپایداری و بی ثباتی است. موقعیتی که به دست آمده دیری نمی پاید، تنها امروز نوبت من است. فردا یک نفر دیگر پشت این میز می نشیند، پس باید هر چه سریع تر و بیشتر بار خود را بست. از یکسو بی ثباتی اوضاع و سستی و بی بنیادی روزگار یاد می دهد که به هیچ چیز آن دل نباید بست. از سوی دیگر فرد را در اغتنام فرصت و جلب حداکثر سود و پرکردن جیب، به شدت حریص می کند. این جلوه های دیگر از تناقضی است که در روح و فرهنگ ایرانی لانه کرده است.

به تعبیر شما خلق آثار فلسفی و ادبی در بر تو هویت مقاوم بوده نه هویت تمدن ساز؟
هر دو بوده، البته توضیح خواهم داد؛ مقاومت فرهنگی و به تعبیر دیگر «هویت مقاوم» مهمترین عامل تداوم موجودیت ملی ایران در طول هزاران سال گذشته بوده است. ایرانی ها از دیرباز عناصر اصلی عینی «پایه موجودیت ملی تاریخی» خود را در قالب مفاهیم انتزاعی درونی کرده اند و بدین وسیله آنها را از دستبرد مهاجمان و غارت شدن حفظ کرده اند. اشراق مزایبی و عرفان اسلامی در ادامه هم تأثیرگذارترین عنصر مقاومت معنوی در حیات جمعی ایرانیان است.

آقای دکتر اسلامی ندوشن بر منش دفاعی ایرانیان تأکید کرده و ایران را کشوری «دفاع منش» خوانده اند، دفاعی که بعد از آمدن اسلام «معنوی» شده است، بدین معنا که در برابر هر عنصر عینی و مادی پیش از اسلام، یک معادل معنوی قرار می گیرد. خورشید درون در برابر خورشید بیرون؛ عرفان در برابر اشراق دین مزدایی؛ همدلی جهانی در برابر حکومت جهانی کوروش؛ اقتدار فرهنگی در مقابل اقتدار حکومتی؛ عشق به نجات بخش (مهدی) در مقابل نیروی اجتماعی؛ دریادلی عارفانه در برابر شکوه شاهنشاهی؛ شعر و کلام در برابر عمل و افق معنوی در برابر وسعت امپراتوری

با توجه به این که ایرانیان تمدن خلق کرده اند، آیا این ویژگی نشان از ثبات نسبی در جامعه نمی دهد؟
باید توجه داشت که کارهای بزرگ، ابداعات علمی و فکری و فلسفی، توسعه مادی و تمدن سازی و ایجاد آثار ماندگار تنها در برهه های کوتاه از تاریخ انجام گرفته و پدید آمده که امنیت و ثبات بیشتری برقرار بوده است. دوره اول پادشاهی هخامنشیان، نیمه اول ساسانیان، دوره کوتاه طلایی فرهنگ در قرون سوم تا پنجم هجری و کوتاه زمانی در عصر صفویه، در فاصله های دراز میان این چند نقطه روشن همه چیز در تاریکی و نازایی و رکود فرو می رود و جز صدای چکاچک شمشیرها، شبهه اسبان و فریاد جنگاوران شنیده نمی شود و آنچه بر جای می ماند بیشتر ویرانی است تا آبادانی. به همین خاطر



اطمینان بخشند. در همان حال نمی‌تواند از این همه که زندگی او به آنها وابسته است دست بکشد، هر چند همه را گذرا و فانی، در معرض غارت و فزونی و کاستی و نابودی می‌بیند. می‌بیند و بارها می‌آزماید که دنیا به کسی وفانکرده است. از سوی دیگر نمی‌تواند پیوسته در ناامنی، ترس و نگرانی از اتفاقی که نمی‌داند لحظه‌ای بعد یا بیشتر اتفاق خواهد افتاد به سربرد و در ضمن از عهده وظایف و فعالیت‌های روزمره برآید. به همین خاطر چاره را در تکیه بر نیروی لایزال، آن روح و معنویت جهانی، خدای آسمان و زمین می‌جوید؛ آن مطلق فناپذیر و کلیت تجزیه‌ناپذیر. قدرتی که هیچ چیز و هیچ‌کس او را نمی‌لرزاند و دستخوش تلاطم نمی‌کند و در این دریای موج و پرخطر تنها آن کشتی است که چون کوه استوار است، پس همه چیز را باید به درون آن کشتی برد و به آن متصل کرد. در درون خویش راهی به نامتناهی می‌گشاید و وجود متزلزل خویش را به آن مطلق جاودانه متصل می‌گرداند، در درون، دژی استوار از عرفان و معنویت پدید می‌آورد و آن‌گاه که توفان حادثه از راه می‌رسد و همه چیز را از جامی کند، به آن پناه می‌برد: «ای دل ارسیل فنا بیناد هستی بر کند / تا تو را ناخدا نوح است کشتیمان ز توفان غم مخور»

اشراق مزدایی و بعد از آن عرفان اسلامی، واکنش تدافعی روح ایرانی است. همان‌که در ایام سختی و پربلا نظیر دوران چیرگی ترکان و حملات و ایلغار مغولان به سرعت گسترش می‌یابد و بازارش رونق بی‌سابقه پیدا می‌کند. شکست خوردگان دوران‌های جنگ و فراریان در برابر دشمن غدار و بی‌رحم به درون خانقاه‌ها و دژهای درون پناه می‌برند و آنجا در اتصال با نامتناهی (وحدت وجود) موجودیت خود را از نابودی نجات می‌دهند.

عرفان و کلیت و مطلق جویی و روح ایرانی که در اشعار شاعران بزرگی چون مولوی و حافظ عالی‌ترین جلوه‌های آن را مشاهده می‌کنیم، یکی از مهمترین عوامل «ماندگاری» هویت و موجودیت ملی است که اگر نبود هرگز نمی‌توانستند اثرات مخرب چند قرنی بیگانه در خاک وطن و از دست دادن آزادی و استقلال خویش را تحمل کنند. آن همه اندوه و مصیبت از تجربه شکست و فرار در برابر مهاجمان بیگانه، شاهان جبار و حکام ستمگر و اربابان بی‌رحم داخلی، آنان را از پای در نیاورد.

به نظر شما نقش عامل جغرافیایی در شکل‌گیری هویت ملی به چه میزان است؟

تأثیر عوامل جغرافیایی و سرزمینی در شکل‌دادن به هویت ملی و فرهنگ و روحیه ایرانیان برکسی پوشیده نیست. سرزمینی با آفتاب تابان، آسمان باز و پرستاره و در همان حال خشک و کم‌باران و موقعیتی در مرکز تلاقی فرهنگ‌ها و تمدن‌های بزرگ و ملل و اقوام مختلف، منشأ بروز آثاری متضاد در زندگی ایرانیان بوده است. خشکی سرزمین و وابستگی حیات به نزولات آسمانی، چشمان دهقان را پیوسته رو به بالا به آسمان نگاه داشته و

آمدن اسلام «معنوی» شده است، بدین معنا که در برابر هر عنصر عینی و مادی پیش از اسلام، یک معادل معنوی قرار می‌گیرد. خورشید درون در برابر خورشید بیرون؛ عرفان در برابر اشراق دین مزدایی؛ همدلی جهانی در برابر حکومت جهانی کورش؛ اقتدار فرهنگی در مقابل اقتدار حکومتی؛ عشق به نجات‌بخش (مهدی) در مقابل نیروی اجتماعی؛ در یادلی عارفانه در برابر شکوه شاهنشاهی؛ شعر و کلام در برابر عمل و افق معنوی در برابر وسعت امپراتوری.

پس به نظر شما، همان‌طور که در کتاب «ایران، نامنی و بی‌ثباتی پایدار» اشاره کرده‌اید، هویت مقاوم تدافعی و به عبارتی «دفاع‌منش» معلول نامنی است؟ منش تدافعی به نوبه خود معلول همان نامنی نهادینه شده است که عوامل بازتولید آن از آغاز تا امروز همچنان دست در کارند. هجوم، غارت، سرکوب و خشونت مدام نه تنها امنیت که ثبات و قرار را از زندگی مادی و روحی و فکری مردم ایران دور کرده است. همه چیز سست و بی‌بنیان به نظر می‌رسد، هیچ دستاویز مطمئنی پیرامون او وجود ندارد تا فرد را از تزلزل و سقوط نگاه دارد و به وی قرار و

**ایرانیان با توجه به این نامنی
نهادینه‌شده، چاره را در تکیه بر نیروی
لایزال، آن روح و معنویت جهانی، خدای
آسمان و زمین می‌جوید؛ آن مطلق
فناپذیر و کلیت تجزیه‌ناپذیر. قدرتی که
هیچ‌چیز و هیچ‌کس او را نمی‌لرزاند و
دستخوش تلاطم نمی‌کند و در این دریای
موج و پرخطر تنها آن کشتی است که چون
کوه استوار است، پس همه چیز را باید به
درون آن کشتی برد و به آن متصل کرد. در
درون خویش راهی به نامتناهی می‌گشاید
و وجود متزلزل خویش را به آن مطلق
جاودانه متصل می‌گرداند**

سرنوشت خود را در آنجا، بیرون از زمین و اراده و تصمیم خویشتن، رقم زده دیده است. همه تمهیدات عقلانی وی برای سامان بخشیدن به زندگی و سخت کوشی ها و صبوری های وی اگر با تنگ نظری و بیخلم آسمان رو به رو می شد، در یک لحظه بر باد می رفتند و هیچ می شدند. پس چگونه بر عقل، بازو، توان فکری و جسمی خویش اتکا کند و امید بندد، در حالی که همه چیز به یک اشاره ابروی یار وابسته است «تا او چه خواهد و میلش به که باشد!» ضمن آن که از سخت کوشی برای آباد کردن زمین و مراقبت دائمی از آب و کشت و زرع، گریزی نداشت، نمی توانست به نتایج کار و خردورزی خود مطمئن باشد. فرجام کار از دست و اراده او خارج بود، پس می بایست چشمی به خویش و زمین و چشمی به آسمان بدوزد و قضا و قدر را در سرنوشت خویش دخیل بداند. دوگانگی و دو پارگی آزار دهنده و نایمن کننده ای که تنها در اشراق و عرفان به وحدت و یکپارچگی می انجامد. از این رو از آغاز

«خردورزی» با «اشراق» همراه شد و خرد محض (نظری) چنان که در یونان باستان شاهدیم در ایران شکل نگرفت و پدید نیامد و لاجرم فلسفه، میدان وسیعی برای رشد نیافت به جای آن حکمت یا عقل عملی در پیوند با اشراق و عرفان، روح ایرانی را تسخیر کرد.

طبیعت، سرزمین و آب و هوا منشأ دوگانگی دیگری هم شد. باران در برابر خشکسالی و فراوانی محصول در برابر قحطی، نخستین و ملموس ترین تضاد آزار دهنده در زندگی جمعی ایرانیان است که بلافاصله در مفهوم تضاد خیر و شر گنجانده شد. در همین زمان که جوامع کشاورزی ایجاد می شدند، حملات اقوام چادرنشین آغاز شد. بلایی زمینی ولی بزرگتر و سخت تر از بلای آسمانی خشکسالی. کم بارانی این یک را با حفر قنات تا حدودی جبران کردند، ولی مقابله مؤثر در برابر حملات جنگجویان قبایل ممکن نبود که اینها جوامعی پراکنده و وابسته به زمین و کشت و سرگرم کار بودند و آنان مردمی شکارچی، آزاد، کوچنده، سبکبار و سوار بر پشت اسبها.

ایرانیان، با کندن قنات و ایجاد شبکه های آبیاری مصنوعی به مقابله با خشکسالی شتافتند و با این کار کشاورزی را توسعه دادند و پشتوانه آبادانی و رشد فرهنگی و تمدنی کشور خود را فراهم آوردند. اما برای مقابله با حملات اقوام می باید قدرت دفاع نظامی خود بیفزایند. این کار به پیدایش و رشد یک اشرافیت

نظامی کمک کرد و چون دفاع های جامعه های پراکنده و آزاد کشاورزی مؤثر واقع نشد. ابتدا در قالب اتحادیه های قبیله ای جمع شدند. روندی که در نهایت به شکل گیری دولت واحد و متمرکز شاهنشاهی مطلقه - انجامید و همراه با آن استقلال و آزادی شان هزینه امنیتی شد که قرار بود پادشاهی مطلقه تأمین نماید.

تضاد و کشاکش مرگ و زندگی میان کشاورزان و اقوام مهاجم تجلی عینی دیگری از تضاد میان خیر و شر، روشنائی و تاریکی یا اهورامزدا و اهریمن بود. به همین سبب این تضاد جایگاه مهمی در فرهنگ ایران به دست آورد و روح و فکر مردم ایران را زیر تأثیر خود گرفت. از آن پس همه امور و پدیده های جهان و حوادث و انسان ها و اقوام و ملیت ها در دو گروه خیر و شر تقسیم و در دوسوی دیواری که تاریکی را از روشنائی جدا می کرد، قرار می گرفتند. ایرانی ها بنا به تعالیم زرتشت باید در کنار اهورامزدا بر ضد اهریمن

که مظهر انواع پلیدی هاست نبرد کنند و تا پایان هزاره ای که نبرد با پیروزی قطعی نیکی بر بدی پایان می پذیرد از حملات سپاه اهریمن مصون نیستند. این واقعیت آنان را در وضعیت دائمی تدافعی قرار می داد. دشت های فراخ و پرگل، لاله، آسمان باز و پرستاره و آفتاب درخشان در زندگی نخستین، اثراتی ماندگار و عمیق در فرهنگ و ادبیات و خلیقات ایرانیان داشته اند، از این رو پیوسته مورد علاقه و احترام و حتی پرستش قرار گرفته اند. مهر (خورشید) پرستی، کیش ایرانیان باستان بود و آنهایتا، ایزد و بانوی آب و باران و آبادانی و نعمت، ستایش و کشاورزی، آباد کردن و سرسبز کردن زمین تکلیفی دینی به شمار می رفت. اینها روی هم علاقه به طبیعت و گل و سبزه را در ایرانیان تقویت کرد، به طوری که هیچ فرصتی را برای رفتن به باغ و بوستان و صحرا و لذت بردن از گل و سبزه و ریحان و تماشای جویباران و آسودن در دشت های فراخ از دست نمی دهند. ایرانیان باستان، حفظ پاکی و سلامت محیط زیست و طبیعت را وظیفه حتمی خود می دانستند. این خصوصیت اخلاقی تا چندی پیش در مردم ایران مشاهده می شد. هر روز صبح علاوه بر درون خانه، فضای بیرون و جلوی خانه یعنی کوچه و معبر را جاروب و آب پاشی می کردند.

تا اینجا با برخی از عمده ترین عناصر هویتی ایرانیان تا ایمنی در برابر نوسانات و حوادث طبیعت و رویدادهای جامعه و



تأثیر عوامل جغرافیایی و سرزمینی در شکل دادن به هویت ملی و فرهنگ و روحیه ایرانیان برگسی پوشیده نیست. سرزمینی با آفتاب تابان، آسمان باز و پر ستاره و در همان حال خشک و کم باران و موقعیتی در مرکز تلاقی فرهنگ ها و تمدن های بزرگ و ملل و اقوام مختلف، منشأ بروز آثاری متضاد در زندگی ایرانیان بوده است. خشکی سرزمین و وابستگی حیات به نزولات آسمانی، چشمان دهقان را پیوسته روبرو با بالا به آسمان نگاه داشته و سرنوشت خود را در آنجا، بیرون از زمین و اراده و تصمیم خویشتن، رقم زده دیده است

سیاست، دو پارگی وجودی میان آسمان و زمین، خرد و عشق که در فلسفه اشراق مزدایی و عرفان اسلامی به وحدت می‌رسید و در پناهمردن به دزدرون و اتصال به مطلق و کلیت امور و جهان معنا به امنیت و ثبات دست می‌یافت و نیز با تضاد و نبرد میان خیر و شر و خوبی و بدی، احترام و علاقه به طبیعت و با نظایر زندگی به بخش آن آفتاب و آب و سبزه و گیاه و گل و ریحان آشنا شدیم. همچنین به پدیده هم‌نشینی تناقض هادر فرهنگ و هویت ایران نیز اشاره کردم.

به نظر شما عنصر فرهنگ‌ساز و تمدن‌ساز هویت ایرانی چیست؟
به نظر من عنصر مهم دیگر در فرهنگ و تاریخ مردم ایران، آزادی و آزادگی است. مردم ایران از معدود اقوام و ملل کهن و باستانی‌اند که در بردگی نزیستند و طعم آن را نچشیدند. اینجا و آنجا لکه‌هایی از بردگی آن هم در شکل خانگی و نه در تولید در صفحات تاریخ اجتماعی ایران مشاهده می‌شود که هرگز شاهی با نظام بردگی که در یونان و روم برقرار بود نداشته است. ایرانیان

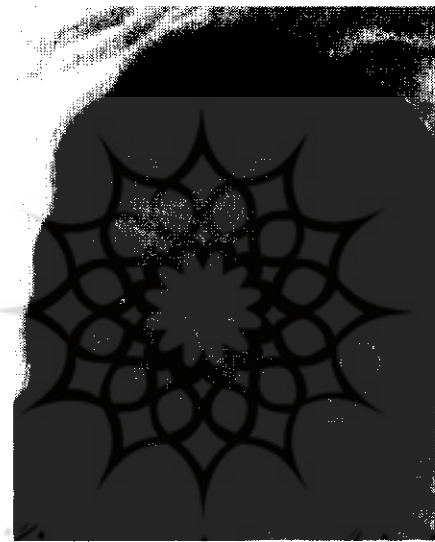
کشاورزانی آزاد و مالک زمین خود بودند و حتی نامنی، عرصه را بر آنان به شدت تنگ کرد. ناگزیر تر به حاکمیت مطلقه پادشاه دادند تا از هجوم بیگانگان و اقوام و قبایل صحراگرد جلوگیری کند، در ازای آن از مالکیت بر اراضی خود چشم پوشیدند، اما از آزادی خود صرف نظر نکردند و به صورت دهقانان آزاد (رعایای پادشاه) «حق» خویش را برای کار روی زمین آبا و اجدادی حفظ کردند.

علاقه به آزادی و استقلال، در برابر واقعیت سلطه و خودکامگی شاهان، حکام و ارباب و رعیتی مردم ایران را مجبور به پیش گرفتن شیوه پنهان‌کاری و رفتار دوگانه کرد. در بیرون و در حضور «بیگانه» و «ارباب قدرت» و «مأموران دولت» به گونه‌ای و در «درون» و نزد خودی‌ها و اهل خانه به گونه‌ای دیگر؛ به طوری که «تقیه» و پنهانکاری و ریا و تظاهر به آنچه نیست و سخن ناراست، تملق، مدهانه و اغراق در تعارف، مدح، ثنا و تظاهر به ناداری در عین ثروتمندی و زبان‌آوری به بخش جدایی‌ناپذیر از فرهنگ و هویت ایرانی تبدیل شده که هیچ‌یک نه از سر خبیث طبیعت و بدذاتی و سوءنیت که چون سپری دفاعی برای حفظ سرمایه‌های زندگی مادی یا فکری، عاطفی یا معنوی و دینی آنان است. زبان مردم ایران که در اشکال مختلف شعر، نثر، ضرب‌المثل، طنزها و کنایه‌ها بروز می‌یابد، آینه‌ای است که همه ویژگی‌های فرهنگی و

عناصر پایدار هویت آنان را منعکس می‌سازد. به یاری همین زبان می‌توان با طبع نرم و احساساتی، زیباپرستی و طبیعت دوستی و مزاج سودایی و عاشق‌پیشه از یکسو و مدهانه و فرصت‌طلبی و مصلحت‌جویی و بالاخره خاطر نگران و اندوه و حسرت عمیق و گم‌کردگی و نازک‌دلی‌شان آشنا شد. بدیهی است که این ویژگی‌ها در طول زمان و از دوری به دوره دیگر ثابت نمانده و تغییراتی در آنها پدید آمده است. برای شناخت دقیق‌تر تحولات در فرهنگ و هویت ملی ایرانیان دست‌کم باید دوره باستانی تا سقوط ساسانیان را از سه دوره بعدی، از سقوط ساسانیان تا برآمدن صفویان، از آن دوره تا انقلاب مشروطیت و ایران عصر جدید بعد از مشروطیت جدا کرد.

عناصر دیگری از فرهنگ ملی ایرانی‌ها و هم‌جوار با آزادی، تسامح و مدارا با دیگران از هر نژاد و قوم یا مذهب و ملت هر چند دشمن باشند، است که در بدو امر نتیجه زیستن در مرکز آمد و شد اقوام و ملت‌ها و تلاقی فرهنگ‌ها و

مذاهب است. این وضعیت به ایرانی‌ها روی باز و گسترده و خلقی نرم و مسالمت‌جو و مداراگرا بخشیده. برخی صاحب‌نظران بر این باورند که تسامح و آسان‌گیری و نرم‌مخویی ایرانیان در علاقه وافر به «انحناء» در نقش‌ها و در خط نستعلیق و شکسته انعکاس یافته است، چنان‌که علاقه و همدلی با طبیعت را می‌توان در اشکال «اسلیمی» در نقاشی‌ها و کاشی‌کاری‌ها متجلی دید. سراسر نقش‌ها از خطوط منحنی در اشکال مختلف پر می‌شود، در آن به ندرت از خشونت و تیزی و خطوط متقاطع اثری دیده می‌شود. استفاده وسیع از گل و گیاه و مرگ و پرنده در نقاشی‌ها و نقوش روی قالی و دیوارهای مساجد و منازل و ساختمان‌های تاریخی، گواه بر علاقه زیاد ایرانیان به طبیعت و نیز نرم‌مخویی و سازگاری روحیه ایرانی است.



ایرانیان، با کندن قنات و ایجاد شبکه‌های آبیاری مصنوعی به مقابله با خشکسالی شتافتند و با این کار کشاورزی را توسعه دادند و پشتوانه آبادانی و رشد فرهنگی و تمدنی کشور خود را فراهم آوردند. اما برای مقابله با حملات اقوام می‌باید بر قدرت دفاع نظامی خود بیفزایند. این کار به پیدایش و رشد یک اشرافیت نظامی کمک کرد و چون دفاع‌های جامعه‌های پراکنده و آزاد کشاورزی مؤثر واقع نشد. ابتدا در قالب اتحادیه‌های قبیله‌ای جمع شدند. روندی که در نهایت به شکل‌گیری دولت واحد و متمرکز - شاهنشاهی مطلقه - انجامید

به نظر می‌رسد عنصر نرم‌مخویی و مدارا و آزادگی با عامل بی‌ثباتی و ناامنی همخوانی ندارد، این تعارض را چگونه ارزیابی می‌کنید؟
در همین زمینه نیز تناقض و دوگانگی در رفتار و واکنش‌هاشان دیده می‌شود. هر دو خصلت نرم‌مخویی و انعطاف‌پذیری را همراه با خشونت و خشکسری به جد افراط دارند و در کمتر کسان رفتاری متعادل و سنجیده و متفکرانه دیده می‌شود. شاید به این خاطر که یک ویژگی برجسته آنها حرکت‌های واکنشی است. به طوری که هویت ایرانی را از روی شدت

تحریک‌پذیری و اقدامات عکس‌العملی و غلبه احساسات و عواطف بروی می‌توان تشخیص داد. به همان سرعت که با یک نگاه گرفتار عشق‌های پرشور و سودایی می‌شوند، با مشاهده یک حرکت دل‌سردکننده همه را فراموش می‌کنند. چنان‌که معروف است با یک مویرج دچار «گرمی» و با یک غوره دچار «سردی» می‌شوند. ادبیات فارسی بیش از هر چیز با کلاه عشق زینت یافته است، توجه به آمیختگی عشق با عرفان و اوج‌گیری در ادوار پرمحنت و رنج‌پس از غلبه ترکان و چیرگی مغولان و فلج‌شدن نیروی تعقل و درایت و مسدودشدن راه‌های عمل، نشان‌دهنده این واقعیت است که این دو وسیله‌ای در دست ایرانی‌ها بوده‌اند تا هم‌راهی برای فوران نیروهای روانی عصبان‌زده و آسیب‌دیده خود، به بیرون باز کند و آنها را که از انجام عمل مستقیم در حیات مادی و سیاسی بازمانده‌اند در میدان عشق و عرفان به بازیگری و آفرینش ادبی و هنری وادار کند. اگر نمی‌توان قلمرو جغرافیایی و سیاسی و حیات مادی میهن را در اختیار گرفت، بهتر است که روح ناآرام و بی‌قرار و اندیشه خلاق و جست‌وجوگر را با دویال عشق و عرفان در هستی لا یتناهی به پرواز در آورد.

باین دو ویژگی متضاد هویت ایرانی آیا نباید شاهد پیوندهای جدیدی از ارزش و مفاهیم باشیم؟

بله، معمولاً زیبایی با عشق همراه است و ایرانی میان عشق و نیکی پیوند برقرار کرده است و روح انسان نیکوکار در روز رستاخیز و بر سر پل صراط (چینو) به صورت دوشیزهای جوان و پرزبور و زیبا، به استقبال فردمی‌آید و خود را تجسم اعمال نیک‌وی معرفی می‌کند. فرشتگانی هم‌که مظهر آب و آبادانی و فراوانی و نیکی‌اند، به صورت دخترانی زیباروی ترسیم می‌شوند. زیباروستی ایرانی در علاقه‌اش به طبیعت و انعکاس آن را در نقاشی‌ها، معماری و نقوش روی دیوار چوب و به‌طور وسیعی در شعر و ادب مشاهده می‌شود. عشق و زیبایی بخش عمده‌ای از نیروی ذهنی و روانی ایرانی را به خود مشغول داشته همان‌که در انسان غربی، معمولاً در راستای اندیشه‌ورزی، فلسفه، عمل و تجربه‌ای علمی صرف می‌شود. از ذکر این نکته نباید نتیجه گرفت که ایرانی‌ها اصالتاً عاطفی و سودا زده و گرفتار ضعف تفکر فلسفی و علمی‌اند و من‌باین حکم مخالفم و شواهد تجربی نیز خلاف آن را ثابت می‌کند و چنان‌که هر جا و هر زمان که ایرانیان در شرایط امن و باثبات قرار گرفته‌اند، از نوع سلطه و قهرهایی حاصل کرده‌اند، در صف مقدم آفرینش‌ها و

ابتکارات علمی و فلسفی جای گرفته‌اند. در میان عناصر تداوم‌بخش هویت ایرانی، زبان و تاریخ اهمیت درجه اول دارد. پس از هجوم عرب، ایران زیر سیطره خلافت عربی قرار گرفت اما مردم ایران در حفظ هویت ملی و فرهنگی خود مصر بودند. ایرانیان با وجود پذیرش تاریخی اسلام و آشنایی با زبان عربی، در حفظ زبان ملی خویش کوشیدند و در اولین فرصت مناسب آن را بازسازی کرده با سرودن اشعار به ترویج آن پرداختند. بازبان بود که میراث فرهنگی و نیز تاریخ ایران در دسترس نسل‌های جدید قرار گرفت و آگاهی آنان از پیشینه مشترک تاریخی، کمک‌زبانی به تقویت و حفظ هویت ملی و فرهنگ ایرانی نمود. از آن میان شاهنامه نویسی بیشترین تلاش را در این زمینه داشت.

به این ترتیب آیا هویت مقاوم نقش سازنده در شکل‌دهی هویت ملی داشته است؟

درواقع زنده نگاه‌داشتن زبان، تاریخ و فرهنگ ملی مؤثرترین حربه ایرانیان در دفاع از موجودیت ملی خود بوده است. به طوری که مردم ایران هر زمان، مقاومت نظامی و سیاسی ناممکن می‌شده و شکست‌های بی‌دری در این عرصه، خطر اضمحلال هویت و موجودیت ملی را پیش می‌آورده است مردم ایران آن شکست را با کسب پیروزی در عرصه مقاومت فرهنگی

جبران می‌کرده‌اند. چنان‌که با همین شیوه پیش از اسلام، ایرانی از استقلال و هویت فرهنگی ملی خود طی دوران حکومت سلوکیان مقدونی برکشور دفاع کردند و اجازه ندادند فرهنگ و تمدن هلنی، ایران را در خود مضمحل سازد.

به برکت همین شیوه دفاع و مقاومت فرهنگی و معنوی بود که اجاز ندادند دوران طولانی‌تر شکست سیاسی و نظامی در برابر عرب‌ها از سقوط ساسانی تاروی کار آمدن صفویان، با محو و اضمحلال موجودیت ملی ایران همراه شود. ویل دورانت با اشاره به همین معنا، مقاومت فرهنگی و معنوی است که از غلبه‌ناپذیری آسیا در برابر غرب سخن می‌گوید، می‌نویسد: «تمدن آسیا قدیم‌تر و عمیق‌تر از آن بود که روح خود را تسلیم کند. توده مردم به زبان‌های مادری خود حرف می‌زدند و خدایان اجدادی خود را می‌پرستیدند. آن اختلاط و پیوند نژادی و فرهنگی که اسکندر رؤیای آن را در سر می‌پروراند، به تحقق نیوست. ویژگی‌های فرهنگ یونانی در روح انسان شرقی نفوذ نکرد. تازه‌طلبی، اشتیاق به مادیت، تمایل به کمال و استقلال فردی یونانی تغییری در خواص شرقی‌ها ننمود، برعکس، با گذشت زمان شیوه اندیشه و احساس شرقی از داخل به

در فرهنگ و تاریخ مردم ایران، آزادی و آزادگی است. مردم ایران از معدود اقوام و ملل کهن و باستانی‌اند که در بردگی نزیستند و طعم آن را نچشیدند. اینجا و آنجا لکه‌هایی از بردگی آن هم در شکل خانگی و نه در تولید در صفحات تاریخ اجتماعی ایران مشاهده می‌شود که هرگز شباهتی با نظام بردگی که در یونان و روم برقرار بود نداشته است

زبان مردم ایران که در اشکال مختلف شعر، نثر، ضرب‌المثل، طنزها و کنایه‌ها بروز می‌یابد، آینه‌ای است که همه ویژگی‌های فرهنگی و عناصر پایدار هویت آنان را منعکس می‌سازد. به یاری همین زبان می‌توان با طبع نرم و احساساتی، زیباروستی و طبیعت دوستی و مزاج سودایی و عاشق‌پیشه از یک سو و مدافعه و فرصت‌طلبی و مصلحت‌جویی و بالاخره خاطر نگران و اندوه و حسرت عمیق و گم‌کردگی و نازک‌دلی‌شان آشنا شد

قشر یونانیان حاکم نفوذ کرد و توسط آنها به مغرب رفت. شاهان یونانی و امپراتوران رومی بر سبک سلاطین شرقی تبدیل به خدایان روی زمین شدند و نظریه حقوق آسمانی شاهان از طریق روم به قسطنطنیه و سپس به اروپای جدید منتقل گردید.»

به نظر شما این مقاومت فرهنگی و فرهنگ مقاومت دارای کارکردهای متفاوتی است و نمی تواند یکسره مثبت یا منفی باشد؟

مقاومت فرهنگی در شرایط سخت و بحرانی ملت را از اضمحلال و پراکندگی محفوظ می داشت. آنها با تکیه بر زبان و ارزش های فرهنگی و ملی خود همبستگی خویش را حفظ می کردند و مترصد فرصت برای تجدید استقلال سیاسی و ملی می شدند. در دوران سلطه یونانیان، ابتدا شهرها و ایالات شرقی ایران و زودتر از همه ایالت بلخ اعلام استقلال کردند. ابتدا پارت ها ضد یونانیان قیام کردند و چندی بعد مادها نیز به آنان پیوستند. به نوشته دیاکونوف، تاریخ نگار روسی، آنها نوشته های یونانی روی سکه ها را محو کردند و به اتکای زبان پارسی و کیش زرتشتی، حمایت ملل زیر سلطه سلوکی ها را جلب و احساسات ملی ایرانیان را ضد آنها برانگیختند. بی مناسبت نیست از یک ویژگی دیگر ولی بسیار برجسته در شخصیت و سلوک و رفتار ایرانیان اسم ببرم که در شکل دادن به هویت فرهنگی ما به طور مؤثری ایفای نقش کرده است و آن عجله و شتابزدگی در انجام کارهاست. بدیهی است که این خصلت فرهنگی و رفتاری نیز معلول همان ناامنی و بی ثباتی پایداری است که سراسر تاریخ و زندگی مادی و معنوی مردم ایران را در بر گرفته است. فرصت های نسبتاً امن و مساعد برای انجام کار، خیلی دیر به دست می آیند و زود از کف می روند. در این مدت آرزوهای بسیار در سینه ها انباشت شده و کارهای زیادی به تأخیر افتاده است. از این رو به محض آن که فرصتی دست می دهد، با آگاهی از این که بسیار گذرا و لغزنده است ناگزیر باید راه یکصد ساله را یک شبه پیمود و هر آنچه را در آن سال ها خواسته اند و به دست نیاورده اند یکجا فراهم کرد و به همه آرزوهای انباشت شده در سینه ها لباس عافیت پوشانید. شتابزدگی موجب می شود در بیشتر موارد نسنجیده و بدون فراهم کردن مقدمات و مطالبه کافی و پیمودن مراحل ضروری، بلافاصله وارد عمل شوند.

با توجه به سیر بحث، اجازه دهید وارد جنبه های دیگر از موضوع شویم و آن پاسخ به این پرسش است که آیا استبداد انتخاب طبیعی مردم ایران بود؟

این گزاره که آزادی به مزاج ایرانیان سازگار نیست، زیرا به محض آن که به وصالش می رسند با ایجاد هرج و مرج زمینه تجدید استبداد را فراهم می کنند، هر چند مستند به برخی شواهد و تجربیات تاریخی است، اما به صورت یک حکم قطعی و ایدئولوژیک عمومیت نداشته، فاقد اعتبار علمی است. با وجود سه هزار سال قدمت و مداومت، استبداد، مدل نظام سیاسی مختار مردم ایران نبوده است و ایرانیان از

قرن های پیش از تأسیس دولت پادشاهی مطلقه، جوامع خود را به شیوه شورایی اداره می کردند و در سایه آن جامعه های تازه تأسیس کشاورزی را توسعه دادند و برای مقابله با کم آبی، سیستم حفر قنات و شبکه آبیاری مصنوعی را ایجاد کردند.

جامعه های کشاورزی، واحدهای قبیله ای بودند که اکنون در واحدهای کشاورزی روستایی به نام «ویس» سکونت داشتند. زمین در مالکیت مشاع و مشترک آنها بود. با همکاری هم آن را کشت می کردند و محصول نیز به همه افراد ده تعلق داشت. این زیست مولد، آرام و صلح آمیز و توأم با برابری اشتراک بدون مزاحمت ادامه نیافت. اقوام چادر نشین و صحراگردی که در مناطق دور و نزدیک پر آب و علف کوهستانی به شکار و دامداری ادامه می دادند، اغلب آنها آریایی هایی بودند که با استقرار در مناطق نامساعد برای کشاورزی مناسب برای دامپروری، شیوه دیرین معیشت شکار و شبنانی را ترک نکردند. شیوه تولید شبنانی به طور کامل وابسته به نوسانات آب و مواد و شرایط طبیعی بود، بدین معنی که در سال های خشک و کم بارانی، مراتع کاهش می یافت و دام ها از گرسنگی می مردند و قحطی پدید می آمد. آن زمان قبایل چادر نشین برای غلبه بر قحطی و تأمین آذوقه مورد نیاز، آسان ترین و کوتاه ترین راه را که یورش به روستاهای مجاور و غارت ذخایر غذایی و لوازم حیاتی کشاورزان بود، انتخاب کردند. نتایج درخشان حاصل از این اقدام موجب شد که حمله و غارت به صورت شیوه زیست مکمل در کنار تولید شبنانی و لایفک از جامعه ایلی کوچ رو، تداوم پیدا کنند.

شرایط سرزمینی ایران به خاطر نبود نزولات آسمانی کافی و پراکندگی منابع آب های سطحی و زیر زمینی، مانع از تشکیل مجتمعات بزرگ انسانی و نزدیکی و مجاورت روستاها و شهرها به یکدیگر بود. روستاها بسیار دور از هم و با جمعیت اندک و مستقل از یکدیگر قرار داشتند، وضعیتی که به

لحاظ نظامی - جمعیتی آنها را در برابر حملات اقوام و قبایل جنگجو به شدت آسیب پذیر می ساخت. اما آنها ناگزیر از دفاع بودند و در برابر حملات یکبارچه در برابر مهاجمان ایستادگی می کردند. ناگزیر به آموزش و تقویت نیروی دفاعی پرداختند و برای جنگجویان و فرماندهان برخلاف سنت برابری و اشتراک امتیاز بیشتری قائل شدند با جنگجویان آنها را به چنگ آوردند، به این ترتیب یک قشر اشرافی شکل گرفت. ضرورت دفاع مؤثر از سوی کشاورزان، آنان را به سوی تشکیل اتحادیه های قبایل سوق داد. قبایل مهاجم نیز بعضاً با یکدیگر متحد شدند و تصرف روستا و شهرها و تأسیس حکومت دائمی را در دستور کار خود قرار دادند. رشد نظامی گری و تشدید و تداوم جنگ و توسعه تصرفات، پادشاهی های کوچک و مستقل را در ذیل یک پادشاهی متمرکز گرد آورد و

هویت ایرانی را از روی شدت

تحریک پذیری و اقدامات عکس العملی و

غلبه احساسات و عواطف بر وی می توان

تشخیص داد. به همان سرعت که با یک

نگاه گرفتار عشق های پر شور و سودایی

می شوند، با مشاهده یک حرکت

دل سرد کننده همه را فراموش می کنند.

چنان که معروف است با یک مویز دچار

«گرمی» و با یک غوره دچار «سردی»

می شوند



زیباپرستی ایرانی در علاقه اش به

طبیعت و انعکاس آن را در نقاشی ها،

معماری و نقوش روی دیوار چوب و به طور

وسعی در شعر و ادب مشاهده می شود

بدین ترتیب استبداد مطلقه سلطنتی بر مردم ایران تحمیل شد. به بیان دیگر آنها از بد حادثه در آرزوی امنیت و صلحی که قرن‌ها از آن محروم شده بودند، پذیرای یک قدرت متمرکز و مقتدر سیاسی - نظامی شدند تا جلوی حملات و تجاوزات را بگیرد و امنیت و صلح پایدار به آنان هدیه کند. در مقابل می‌باید از مالکیت بر اراضی خود به نفع شاه و دولت مرکزی صرف نظر کنند و حاصل ارزش افزوده محصول کشاورزی را به صورت بهره مالکانه و خراج به خزانه شاهی بپردازند. شاه آنان را به بردگی نگرفت، ولی به سطح رعایای ارباب بزرگ تنزل مقام داد. در برابر آن شاه علاوه بر تأمین امنیت و تضمین صلح در مقام مالک همه اراضی کشور، مسئولیت توسعه و نگاهداری شبکه‌های آبیاری را بر عهده گرفت.

در دوره سلطنت هخامنشیان جز پرداخت خراج و بهره مالکانه و اعزام داوطلبان سربازی برای شرکت در سپاه پادشاه و انجام بیگاری‌هایی در دستگاه سلطنتی، محدودیت‌های دیگری بر نیروهای مولد کشاورزی و پیشه‌وری اعمال نشد. آنها بخصوص در شیوه زندگی خصوصی و آداب و عقاید مذهبی آزاد بودند. شوراهای روستا که اعضای آنها را ریش سفیدان و معتمدان مردم تشکیل می‌دادند البته با اختیارات کمتری به کار خود ادامه دادند و استقلال خود را در مدیریت کشت و آبیاری حفظ کردند و بعضاً به لحاظ مالکیت ارضی نیز مستقل و به صورت مشاع باقی ماندند. اگر این دسته از روستاها، از سیستم آبیاری دولتی استفاده می‌کردند، ناگزیر از پرداخت آب بها بودند ولی در تقسیم آب و دادن حقه به این روستاها به ندرت عدالت رعایت می‌شد. آنها اغلب هدف تبعیض و اجحافات بسیار از سوی مأموران پادشاه قرار می‌گرفتند.

به نظر می‌رسد جوامعی که تمدن ساز شدند، ناگزیر به داشتن حکومت بوده‌اند و این ویژگی هم در جوامع بشری تمدن ساز است، آیا ایرانیان در برابر سلسله‌های فاسد و اکثراً نشان داده‌اند؟ به‌طور کلی مردم ایران علاقه به آزادی و

استقلال را از دست ندادند، اما در شرایط بحرانی اگر در انتخاب میان امنیت و آزادی مخیر می‌شدند، امنیت را برمی‌گزیدند، زیرا با امنیت، حفظ آزادی را از دست می‌دادند، اما با انتخاب آزادی و در فقدان امنیت چون قادر به

صیانت از آن نبودند نه حفظ آزادی که

ایرانیان با وجود پذیرش تاریخی اسلام و آشنایی با زبان عربی، در حفظ زبان ملی خویش کوشیدند و در اولین فرصت مناسب آن را بازسازی کرده با سرودن اشعار به ترویج آن پرداختند

مردم ایران هر زمان، مقاومت نظامی و سیاسی ناممکن می‌شده و شکست‌های پی در پی در این عرصه، خطر اضمحلال هویت و موجودیت ملی را پیش می‌آورده است مردم ایران آن شکست را با کسب پیروزی در عرصه مقاومت فرهنگی جبران می‌کرده‌اند

بی‌مناسبت نیست از یک ویژگی دیگر ولی بسیار برجسته در شخصیت و سلوک و رفتار ایرانیان اسم ببرم که در شکل دادن به هویت فرهنگی ما به‌طور مؤثری ایفای نقش کرده است و آن عجله و شتابزدگی در انجام کارهاست

امنیت جان و مال و ناموس آنان نیز در معرض غارت و نابودی قرار می‌گرفت. اما در انقلاب مشروطه چون تشکیل دولتی ملی و منتخب مردم و تأسیس مجلس شورای ملی را تحقق پذیر یافتند، بی‌درنگ برای تعویض استبداد و جایگزین کردن مشروطه دست به کار شدند و مجاهدت‌ها کردند و صدمات و زبان‌های بسیار را به جان خریدند. آن فداکاری‌ها برای رهایی از سلطه استبداد و مداخلات استقلال‌شکنانه بیگانگان بود. البته در بین بسیاری از مردم بویژه در میان آگاهان جامعه مفهوم نوین آزادی به درستی درک شده بود و از این رو، علاوه بر رهایی از سلطه و تأمین استقلال کشور و برقراری حاکمیت اراده ملی، حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی را نیز ارج نهاد، برای به دست آوردن آنها مبارزه می‌کردند.

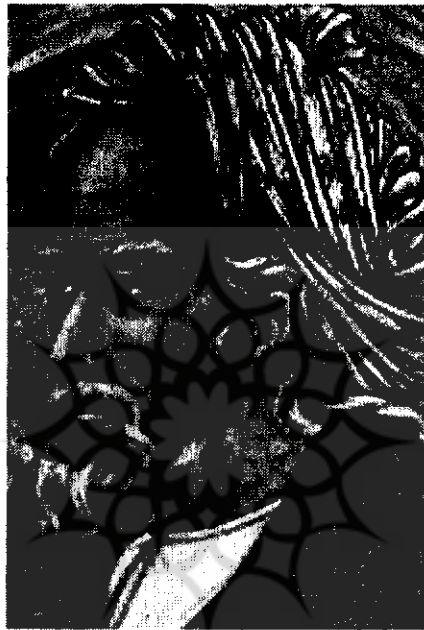
به نظر شما هویت ایرانی بیشتر به استقلال اهمیت داده یا به سلطه به منظور امنیت؟

مردم ایران برای زیستن در استقلال و دور از سلطه و مداخلات ستمگرانه، اهمیت بیشتری قائل بوده‌اند. در عصر

این مهم و بنای یک تمدن درخشان و پرآوازه بر پایه کشاورزی نمی‌شدند. به همین خاطر این دو ویژگی در شخصیت آنان رشد کرد و در فرهنگ ملی شان انعکاس یافت. به طوری که اگر فشار و آسیب شرایط ناامن بیرونی و تجاوز و ستم قدرت‌های مسلط از ظرفیت و تحمل آنان فراتر نرود، در برابر همدردی و یاری و کمک به یکدیگر و گذشت و فداکاری در راه دوستی‌ها، زیانزد هستند. این دو ویژگی فرهنگی‌ای که به سهم خود از عوامل مهم ماندگاری آنان در گذر از حوادث هولناک و فرازونشیب‌های تاریخ بوده و هست و در هر تلاش تازه برای توسعه و تکامل جامعه نقش مثبت خواهد داشت.

بنا به دلایل و عواملی که یاد کردیم، مردم ایران هیچ‌گاه از امر جنگ با دشمنان مهاجم و دفاع از سرزمین و موجودیت خود فارغ نبوده‌اند. اشتغال دائمی به امر دفاع و جنگ از یک‌سو از آنان سربازانی شجاع و مردمی غیور و میهن‌پرست ساخت و آنان را در این ویژگی شهره عالم کرد. اما در مقابل شرایط داخلی و موقعیت جغرافیایی به شیوه‌ای بود که دفاع مؤثر از کشور را با آن مرزهای گسترده و وجود اقوام متکثر، بسیار دشوار می‌نمود. در نتیجه تعداد شکست‌هایی که به از دست دادن پاره‌ای از سرزمین و در آمدن تحت اشغال درازمدت بیگانگان می‌انجامید خیلی بیش از آن بود که آثار ناگوار و ماندگاری بر روحیه و وجدان جمعی ایرانیان باقی نگذارد و بر اعتماد به نفس ملی مردم ایران صدمه و آسیب نرزد.

زمانی که در جبهه جنگ با دشمن خارجی پیروز می‌شدند، ستم و زورگویی حکام مستبد داخلی اجازه نمی‌داد شیرینی آن پیروزی، زمان زیادی در کلام آنها بماند و روحیات آنان را در سطح بالایی نگاه دارد. ضمن آن‌که نظام استبدادی، در جهت تضعیف همبستگی ملی و روابط مستحکم افقی میان مردم عمل می‌کند. با وابسته کردن زندگی و سرنوشت همه افراد به رأس هرم، ضرورت همدلی و همبستگی و همکاری و تأمین نیازهای جمعی را بلاموضوع می‌سازد. اینها در کنار عواملی از این دست، نیروی پایداری ملی را در مقابله با تجاوزات قدرت‌های خارجی و غلبه بر ستم و استبداد داخلی، ضعیف و شکننده کرده است. به طوری که ناپایداری در عرصه مقاومت سیاسی و نظامی و مبارزه برای تحقق خواسته‌ها و



این گزاره که آزادی به مزاج ایرانیان سازگار نیست، زیرا به محض آن‌که به وصالش می‌رسند با ایجاد هرج و مرج زمینه تجدید استبداد را فراهم می‌کنند، هر چند مستند به برخی شواهد و تجربیات تاریخی است، اما به صورت یک حکم قطعی و ایدئولوژیک عمومیت نداشته، فاقد اعتبار علمی است

با وجود سه هزار سال قدمت و مداومت، استبداد، مدل نظام سیاسی مختار مردم ایران نبوده است و ایرانیان از قرن‌ها پیش از تأسیس دولت پادشاهی مطلقه، جوامع خود را به شیوه شورایی اداره می‌کردند

استبداد، علاوه بر حفظ علاقه به استقلال فردی و مصون ماندن از هر نوع اعمال سلطه و مداخلات بیگانگان، علاقه آنان روی استقلال میهن در برابر قدرت‌های بزرگ عصر متمرکز شد. در دوران متأخر و بعد از آشنایی با مفاهیم جدید و طرح مقوله آزادی نزد بسیاری از مردم ایران، آزادی، معنایی جز همان‌رهایی از سلطه و تبعیض و مداخله نداشت. مردم ایران اکثراً خواهان کسب استقلال و رهایی از سلطه و قیمومیت اشخاص و قدرت‌ها را دارند تا بدست آوردن آزادی در مفهوم مدرن و غربی آن (حتی حقوق و آزادی‌های لیبرالی)، به طوری که می‌توان استقلال طلبی و نفی سلطه را که در مفهوم آزادگی متبلور است، بخشی جداناپذیر از هویت و فرهنگ ملت ایران معرفی کرد. روایت زیر به نقل از هرودت مؤید آزادگی و استقلال طلبی ایرانیان است: «گروهی از مردم از کوروش تقاضا کرده بودند اجازه دهد از سرزمین خود که نامستعد و ناباور بود، به سرزمین‌های بهتر و آسوده‌تر بروند.» او در پاسخ به این تقاضا گفت: «سرزمین‌های آسان، انسان‌های تن‌آسا می‌پرورد. این استعداد به هیچ‌جاکی داده نشده است که میوه‌های خوب و سربازهای خوب را با هم تولید کنند.» هرودت اضافه می‌کند: «ایرانیان به او حق دادند و این راه را برگزیدند که در سرزمین ناآبادی زندگی کنند و فرمانروا باشند تا آن‌که در دشت‌های بارور تخم بکارند و از آن بردگی بدروند.»

اگر در یک سو موقعیت جغرافیایی و قراردادن در گذرگاه تلاقی ملل و اقوام و طمع ورزی و هجوم دائمی اقوام مجاور نبود که به این سرزمین آفتابی و پرتنوع چشم دوخته بودند و از سوی دیگر تلخی و آسیب سلطه اشغالگران بیگانه پیوسته آزارشان نمی‌داد، شاید حس استقلال طلبی و علاقه به سرزمین تا این درجه در ایرانیان رشد نمی‌کرد.

آیا تأثیر و نتیجه این جغرافیای خشن در ایرانیان سستی بوده یا تلاش و کوشش؟

ایرانیان برای آباد کردن سرزمین خود با دشواری‌های جدی مثل خشکسالی و کم‌آبی، فقدان امنیت، پراکندگی منابع آب و موقعیت‌های متضاد جغرافیایی، کوهستانی، کویری و آب و هوایی روبه‌رو بودند. آنها جز با سخت‌کوشی و پشتکار و همکاری و تعاون با یکدیگر قادر به انجام



طرح: مهدی رضاییان

اهداف ملی و حمایت از جنبش های اجتماعی، به یک ویژگی مشترک ملی تبدیل شده است. پدیده‌ای که جان فوران آن را «مقاومت شکننده» نامیده است.

آیا این مقاومت شکننده در آثار ادبی قابل نشان دادن است، زیرا شعور بزرگترین اثر عنصر ایرانی است و می‌تواند جلوه‌های گوناگون هویت و روحیه ایرانی را نشان دهد؟

ویژگی‌های پایدار تر اخلاقی مردم ایران در اشعار شاعران بزرگ ایران انعکاس یافته است. هر یک از آنها متناسب با شرایط دورانی که در آن می‌زیستند و ویژگی‌های فردی خود، یک جنبه از وجوه چندگانه هویت فرهنگی و اخلاقی مردم را بازنمایی کرده‌اند. سعدی بهتر و زیباتر از هر شاعر دیگری روحیه مصلحت‌اندیشی و عملگرایانه (پراگماتیستی) و در یک کلام حکمت عملی ایرانیان را شرح داده است. توصیه‌های اخلاقی وی معطوف به حفظ وضع موجود از طریق برقراری صلح و آشتی میان طبقات متضاد، رابطه پدر-فرزندی میان حکمران و رعایاست. درویشان را به قناعت و صبوری و سازگاری و توانگری را به انصاف و بخشندگی ترغیب می‌کند. خاموشی و کم و گزیده‌گویی زیور مردمان است و دروغ مصلحت‌آمیز به از راست فتنه‌انگیز است. در دوران سعدی چونان بیشتر ادوار تاریخ ایران، ایران میدان تاخت و تاز قلدران است. زندگی انسان‌ها به مویی بند است، کمترین خطا و انحراف از معیار به قیمت جان و برافتادن خانمان و ویرانی آبادی‌ها و شهرها تمام می‌شود. قرون متمادی زیستن در زیر سایه شمشیر حاکمیت زور و قلدری به مردم ایران آموخت که برای حفظ جان و مال و خاندان باید همه هوش و زیرکی خود را در فریب دشمنان و قلدران و هر آن کس که زورش به او نمی‌رسد به کار برند و توطئه‌هایی که علیه او تدارک دیده شده است خنثی و بلااثر سازد. در شرایط دشوار و سخت و بحرانی و زمانی که نه تنها موجودیت و علائق فرد از هر سو تهدید می‌شود، او مصلحت را در این می‌بیند که سرها را پایین بیاورد و کلاه خود را بچسبد تا توفان بگذرد و او را باد نبرد. خاموش بماند تا راز او فاش نگردد، باید دغدغه میهن و ملت از سر بیرون کند و به

بیرون کشیدن گلیم خویش از آب بسنند کند. در شرایط سخت و پرمخاطره

بیرون کشیدن گلیم خویش از آب بسنند کند. در شرایط سخت و پرمخاطره و ناامن که صف‌های پایداری نظامی و تشکیلاتی از هم پاشیده و افراد منهدم و منفرد شده‌اند، نظام سلطه پایه‌های مقاومت خود را تحکیم می‌کند، عقل مصلحت‌اندیش را به کار می‌اندازد. زیرا بر این باور است که «چو در طاس لغزنده افتاد مور / رهاننده را چاره باید نه زور».

تدافعی مبتنی بر مقاومت» آغاز می‌شود. آیا جلوه‌های دیگری از هویت ایرانی در آثار ادبی قابل مشاهده است؟ جلوه دیگری از هویت فرهنگی ایرانیان در اشعار مولوی، در کمال زیبایی و شکوه و عمق و عظمت تبلور یافته است. در رویارویی با بی‌ثباتی و ناپایداری همه پدیده‌های هستی و تناقض‌ها و تفرقه‌ها و حرص و ولع سیری ناپذیری در جمع مال و تمرکز قدرت و اعمال خشونت و مشاهده آن همه دروغ، نیرنگ، نفاق و کوته‌اندیشی و نزدیک‌بینی و سیر انحطاط و بر زندگی تیغه شمشیر مرگ، تنها با عبور از سطح موج پر آشوب به ژرفای هستی بیکران و اتصال با سرچشمه جاودانگی است که ترس‌ها و نگرانی‌ها و ناامنی و آشوب، جان آدمی را ترک می‌کنند و نیروی عشق و عرفان از درون می‌جوشد و آنچه امنیت و اطمینان و نشاط و شادی پایدار که دنیای پیرامون از فرد دریغ داشته است به وی ارزانی می‌دارد. مولوی خود عالی‌ترین مثال

اما این تنها یک جلوه از واکنش کنشگران ایرانی در موقعیت‌های پرمخاطره‌ای است که از هزاران سال پیش تا کنون به کرات پیش آمده و میراث تجربی نسل‌های پیشین در حافظه تاریخی نسل حاضر در صحنه، رهنمود آنان برای مقابله با موقعیت‌های مشابه بوده است. فعالیت عقل مصلحت‌اندیش معطوف به سازش با وضع مستقر با هدف حفظ جان و دیگر علائق حیاتی در حداکثر ممکن است که من آن را «واکنش تدافعی مبتنی بر سازش» می‌نامم. این واکنش معمولاً بعد از شکست «در واکنش

این رویکرد و ایمنی بخش بود. کسی که به یاری عرفان تناقض و دوگانگی را پشت سر نهاد و به وحدت و یکپارچگی وجودی رسید، از آنچه ناپایدار و میراست به جاودانگی و از دروغ و فریب و ظواهر فریبنده به حقیقت پیوست. این رویکرد که آن را «حقیقت‌اندیش» خوانند، از دیدگاه دیگری «گریز» از شرایط عینی ناگوار و ناامن و سراسر فریب و دروغ واقعاً موجود، به دزدرونی است که از دسترس محرک‌ها و متجاوزان دور است و در اتصال به آفریننده مطلق و هستی بخش از همه منابع و مراجع قدرت بیرونی بی‌نیاز است.

جلوه دیگر هویت ایرانی در اشعار حافظ موج می‌زند. در بینش عرفانی حاکم بر اشعار حافظ در هویت حقیقت‌اندیشی وی تردید نیست، اما با تکیه بر این خصیصه نمی‌توان رویکرد حافظ را در ذیل واکنش گریز قرار داد. برعکس به خاطر موضع آشکارا انتقادی او نسبت به مناسبات اجتماعی و اختلافات رسمی طبقات مسلط در حوزه هویت مقاومت با کنش دفاع فرهنگی و معنوی جای می‌گیرد. حافظ در کنار زدن نقاب ریا و سالوس و نفاق از چهره رؤسای مذهب رسمی که دست در دست حکام ستمگر و فاسد به تحمیق خلق الله و خالی کردن جیب آنها مشغولند نه تنها از زبان کنایی به زیباترین شکل استفاده می‌کند که جابه‌جا از بیان عربان و بی‌پرده حقایق نیز خودداری نمی‌کند. اما در همان حال باز یکی تمام جانب احتیاط را رها نمی‌کند و بی‌پروا خطر نمی‌کند. برای گریز از واکنش ارباب زور و تزویر، در نقش و هویت «رند» ظاهر می‌شود. کسی که با اثبات بی‌نیازی و بی‌اعتنایی اش نسب به علائق سه‌گانه ثروت، ریاست و شهرت و محبوبیت و استفاده وسیع از زبان کنایی، خیال مراجع قدرت را از بابت رقیبی که خیال سهیم‌شدن در ریاست، ثروت و شهرت و تنگ‌کردن جایگاه آنها در سلسله مراتب قدرت دارد، آسوده می‌گرداند.

شاعری دیگری که در معرفی وجه دیگر از هویت فرهنگی مردم ایران حضور موفقیت‌آمیز داشته است خیام است. شخصیت وی نماد نوع دیگری از واکنش گریز است. در آن فرد مدت‌ها سنگر مقاومت که فعالیت در بازار رقابت اقتصادی و سیاست و مذهب را ترک می‌کند و در جست‌وجوی حقیقت به مشاهده تضادها و تناقض‌های آزاردهنده در جهان هستی می‌پردازد و چون پاسخی قانع‌کننده از توضیح آنها و تبیین هدف آفرینش نمی‌یابد، به بوجی و نهیلیسم می‌رسد و رسم خوش‌باشی و دم‌غنیمتی را برمی‌گزیند و چون فکر می‌کند جز همین لحظه هیچ چیز دیگر در پیداختیار آدمی نیست، این عقل حکم می‌کند که نه غم گذشته را بخورد و نه نگران آینده باشد و حتی هر هدف و معنایی که تصور شود و بر ارزش و آرمانی که فرد برگزیند در رویارویی با این واقعیت که فرجام همگان جز تبدیل شدن گلی در دست کوزه‌گر نیست، بی‌اعتبار می‌شود.

اشعار حماسی فردوسی با زنده‌کردن خاطره تاریخی مردم ایران بر گسستی که در طول دو قرن اشغال و فترت رخ داده بود غلبه کرد و همبستگی ملی ایرانیان که به شدت آسیب دیده بود را بازسازی کرد و هویت مقاومت مردم ایران را احیا نمود.

هر پنج شاعر، به زبان فارسی سخن گفتند و این مهمترین عامل هویت بخش به جامعه را برای تبیین و معرفی وجوه مختلف فرهنگ و خلقیات کنشگران ایرانی با آفرینشی هنری و زیباشناختی به کار گرفتند. شما از گوناگونی هویت ایرانی با استفاده از آثار ادبی (سعدی،

مولوی، حافظ، خیام و فردوسی) سخن گفتید، اما در مورد دوران جدید چه نظری دارید؟

رویارویی و تعامل جامعه ایران با مظاهر گوناگون مدرنیته غرب، هستی انسان ایرانی را در سرگشتگی میان سنت و فرهنگ بومی از یکسو و فرهنگ و تمدن مدرن از سوی دیگر دوپاره نمود. پاره‌ای متأثر از ارزش‌های فرهنگی بومی و پاره‌ای زیر تأثیر ارزش‌های مدرن. به موجب این پدیده ایرانیان صاحب هویتی دوگانه شده‌اند. در عرصه‌هایی با هویت سنتی و در عرصه‌های دیگر با هویت مدرن حضور پیدا می‌کنند و در هر دو حال قادر به تعریف و تبیین هویت حقیقی خود نیستند. اما مشکل به همین جا خاتمه نیافته است. مدرنیته پیوسته در کار تولید هویت‌های جدیدی است که بلافاصله به ایران منتقل می‌شود و ایرانی بریده از سنت را زیر تأثیر می‌گیرد و دوپارگی وجودی به چندپارگی افزایش می‌یابد. این تجزیه وجودی یکی از دشوارترین و پراسیب‌ترین معضلات جامعه امروزی ایران است.

برخورد و آشنایی با دنیای مدرن و جذب برخی مظاهر فرهنگی آن، کارایی و تأثیرگذاری ذخایر فرهنگی و تجربی را از بین نبرده است. آنها در وجدان جمعی ایرانیان (شبهه ذخایر ژنتیک) به صورت نهفته ادامه حیات می‌دهند و در رویارویی با موقعیت‌های مشابه فعال شده و واکنش‌های کنشگران را شکل و جهت می‌دهند. بویژه به این دلیل که عامل ایجادکننده آنها یعنی احساس ناامنی و بی‌ثباتی به خاطر آن‌که هنوز هم عوامل بازتولیدکننده آن دست در کارند، ضمیر ناخودآگاه ایرانیان را ترک نکرده است. برای قرارگرفتن در مسیر توسعه و تکامل فکری - فرهنگی و اجتماعی باید نیروهای پایدار، تفکر و آفرینش فکری و ابتکار راهبردی، در فرهنگ مردم ایران زنده و فعال شوند. برای این منظور، ذخایر کافی از هویت مقاومت، دفاع معنوی، همبستگی و تعاون جمعی، آزادیخواهی و استقلال‌طلبی، ایمان به خدا به‌عنوان منبع ارزش‌ها، سخت‌کوشی در کار مولد، دوستی و احترام و علاقه به حفظ پاکی طبیعت، مدارا و تسامح در برابر تنوع قومی و فرهنگی، با ذهنی پذیرنده و تلفیق‌کننده اندیشه‌ها و فرهنگ‌های متنوع، در شعور جمعی ایرانیان وجود دارد. در برهه‌هایی از تاریخ که شرایط تا حدود قابل قبولی امن، باز، آزاد و رها از سلطه و از ثبات و دوام نسبی برخوردار بوده است، این ذخایر فرهنگی به بخش خودآگاه شعور انتقال یافته و محرک و منشأ جنبش‌های فکری و علمی و اجتماعی متکامل شده‌اند.

برای آن‌که گروه دیگر از ذخایر فرهنگی و هویتی که پرورش یافته شرایط ناامن و مخاطره‌آمیز بوده‌اند، در این راه توسعه تولید مزاحمت نکنند، باید دوران ثبات و امنیت و زندگی و همکاری در آزادی، در درازمدت تداوم پیدا کند و واکنش‌های مزبور به لایه‌های تاریک‌تر ناخودآگاهی جمعی پس رانده شوند. آگاهی درستی از این‌که بعد از چه مدت و گذشت چند نسل، آنها از صفحه ناخودآگاه و تاریک شعور استوار ما به کلی محو خواهد شد و این‌که آیا اساساً محوشدنی هستند یا نه؟

پی‌نوشت:

۱- مانوئل کاستلز محقق کانادایی که کتاب «جامعه شبکه‌ای» وی به فارسی ترجمه شده است.